

مدیریت اسلامی؛ از التقاط ایدئولوژیک تا التقاط علمی

علی اصغر پورعزت*

چکیده

قرآن و سنت پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع)، منابع اصلی و مهم فهم دین اند. به تعبیری، فهم مدیریت از دیدگاه اسلام نیز فهم سنت پیامبر است که فقط از طریق مراجعه کردن به قرآن، به منزله مبنا و نیز رصد سنت پیامبر (ص)، به مثابه جلوه احکام، و پی گیری سیره اهل بیت (ع) به منزله معرف و مفسر قرآن و سنت پیامبر (ص)، میسر می گردد.

روش های دیگر پژوهش درباره مدیریت اسلامی، معمولاً به رصد شیوه های مدیریت مسلمانان یا تعمیم های التقاطی باورهای شبه اسلامی منجر می شود؛ این التقاط به سه گونه جلوه می کند؛ التقاط ایدئولوژیک که خاستگاه آن باورهای جزم آلود ایدئولوژی محور و غیر دینی است و التقاط علمی که خاستگاه آن باورهای حیرت زده شبه علمی است و التقاط در عمل که خاستگاه آن تجربه های فردی یا گروهی مسلمانان است. مدیریت اسلامی هنگامی مجال تعریف می یابد که از این التقاط سه پیراسته باشد.

واژه های کلیدی: استناد به نص، محکمت، استنباط، اجتهاد، الگوگیری صحیح، التقاط ایدئولوژیک، التقاط علمی، التقاط تجربی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

با شکل‌گیری دانش مدیریت به مثابه دانش انسانی و پیوستن تدریجی دانشمندان مسلمان به خیل دانشمندان مدیریت، علایق دانشمندان مسلمان به باورهای دینی خود در تلاش برای شبیه‌سازی و انطباق دستاوردهای علمی با باورهای مذهبی جلوه‌گر شد؛ تلاش‌هایی که متأسفانه در بیشتر موارد، گونه‌ای انطباق انفعالی بود؛ با این دعوی که «آنچه دانشمندان غرب و شرق گفته‌اند، ابتدا اسلام گفته است!».

این دعوی معمولاً از ضعف روش‌شناسی و ناآشنایی با اسلام و نیز ناآشنایی با مفهوم اصل و نظریه و فرضیه ریشه می‌گرفت؛ شاهد این ادعا آن است که نمی‌توان در میان این دانشمندان منفعل، حتی یک نظریه علمی مطرح یافت که جلوه‌ای از انوار دانش اسلامی را در باب مدیریت بازنمایی کرده باشد؛ ضمن اینکه هیچ‌یک در دانش سکولار نیز صاحب نظریه صاحب دستگاه فرضیه مطرح و قابل اعتماد نیستند!

بنابراین، این اقدام به انطباق و سلطه‌پذیری نظری، از هر خاستگاهی که صورت پذیرفته باشد، نتیجه‌ای جز تضعیف استعداد تتبع و تفقه به همراه نداشت؛ زیرا دانش پژوهان را متمایل می‌ساخت که ببینند تیلور (۱۹۱۲) یا گیولیک (۱۹۳۷) یا وبر (۱۹۴۶) چه گفته‌اند تا سپس ثابت کنند که اسلام در قرن ششم میلادی همین حرف‌ها را زده است!

این رویکرد شبیه رویکرد التقاطیون مارکسیست یا لیبرالیست بود که بر آن بودند که ثابت کنند آنچه مارکس و انگلز (۱۸۸۸) یا هوسپرز (۱۹۷۲) گفته‌اند، همان است که اسلام فرموده است! بنابراین، تعارض‌ها و تناقض‌هایی در متن جامعه علمی مسلمانان بروز کرد که ریشه در رویکردهای التقاطی به ایدئولوژی و دین داشت؛ جالب آنکه یکی اسلام را با مارکسیست مشابه می‌انگاشت و دیگری بر آن بود که اسلام دینی کاملاً لیبرال و کاپیتالیست است.^۱

التقاط و دروغ بستن به خدا و پیامبر
التقاط را می‌توان ترکیب کردن و آمیختن مفاهیم و مطالب دانست. در این تعبیر، التقاط مترادف با گرفتن مفاهیم از جاهای گوناگون و پیوند زدن و آمیختن آنها فرض شده است؛ در رویکردی صریح‌تر، می‌توان گونه‌هایی از التقاط را دال بر آمیختن حق و باطل دانست. هنگامی که افراد بخشی از حق را می‌گیرند و آن را با باطل می‌آمیزند، راه التقاط پوییده‌اند. سابقه رویکردهای التقاطی به دوران پیامبر اکرم (ص) و حتی پیش از آن برمی‌گردد؛ حتی

۱. ر.ک: مناظره‌های مکرر و متواتر لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها در سال‌های نخست انقلاب اسلامی ایران.

می‌توان آن را به دوران تحریف کتاب‌های مقدس ارجاع داد؛ بر این اساس، تحریف‌کنندگان تورات و انجیل و زبور، از جمله نخستین التقاطیون محسوب می‌شوند. امیرالمؤمنین در خطبه ۵۰ نهج البلاغه درباره کسانی که حق و باطل را در هم می‌آمیزند، چنین فرموده‌اند:

اگر باطل با حق نمی‌آمیخت، بر جویندگان حق پنهان نمی‌ماند و اگر حق به باطل پوشیده نمی‌گشت، زبان معاندان از طعن بریده می‌شد؛ ولی همواره پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل را در هم می‌آمیزند؛ در چنین حالی که شیطان بر دوستان خود مستولی می‌شود، فقط کسانی رهایی می‌یابند که الطاف الهی شامل حالشان شده باشد (ر.ک: نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ترجمه آیتی، ص ۱۱۷).

این مهم در بحث از نقل حدیث و اعتبار آن نیز بسیار تأمل برانگیز است. امام علی (ع) در خطبه ۲۰۱ نهج البلاغه نیز چنین فرموده است:

در دست مردم حق است و باطل، دروغ است و راست، ناسخ است و منسوخ، همچنین عام است و خاص، محکم است و متشابه و عاری از اشتباه و آمیخته با آن. در زمان رسول خدا (ص) آن‌قدر بر او دروغ بستند که برخاست و برای مردم خطبه‌ای ادا کرد و در آن گفت: هر کهبه عمد بر من دروغ بندد، جایگاه خود را به آتش برده است. حدیث را چهار کس نقل می‌کنند و پنجمی ندارند: یا منافق مردی است که اظهار ایمان می‌کند و خود را مسلمان می‌نمایاند، ولی از ارتکاب هیچ گناهی و جرمی باک ندارد و بر رسول خدا (ص) به عمد دروغ می‌بندد. اگر مردم می‌دانستند که منافق و دروغ‌گوست، سخنش را نمی‌پذیرفتند و تصدیق نمی‌کردند ولی می‌گویند یا رسول خدا (ص) است، او را دیده و از او شنیده و ضبط کرده است. پس مردم گفتارش را می‌پذیرند و خداوند در قرآن از منافقان خبر داده و بدان صفات که دارند، برای تو وصفشان کرده است. اینان بعد از پیامبر (ص) ماندند و بر آستان پیشوایان ضلالت و داعیانیکه به باطل و بهتان مردم را به آتش فرامی‌خواندند، تقرب یافتند. حتی به حکومتشان هم گماشتند و بدین نام، بر گردن مردم سوارشان کردند و در پناه نام آنها، به جهانخواری پرداختند. زیرا مردم غالباً با پادشاهان و دنیادارانند، مگر کسی که خداوندش از این خطر ننگه داشته باشد؛ و این یکی از آن چهار است.

و دیگر، مردی است که از رسول خدا (ص) خبری شنیده، اما درستش را به خاطر نسپرده و سر آن‌دارد که دروغ بگوید. او چیزی را که آموخته، اینک، روایت می‌کند و خود نیز به‌کارش می‌بندد و همه‌جا می‌گوید که این سخن را از رسول خدا (ص)

شنیده‌ام. اگر مسلمانان می‌دانستند که او اشتباه دریافته، از او نمی‌پذیرفتند و خود نیز اگر می‌دانست ترکش می‌گفت.

سه دیگر، مردی است که از رسول خدا(ص) چیزی شنیده که بدان فرمان داده، سپس، از آن نهی کرده است، بی‌آنکه او آگاه شده باشد. یا شنیده است که از کاری نهی کرده، سپس به آن فرمان داده، بی‌آنکه او خیردار شده باشد. بنابراین، منسوخ را شنیده ولی ناسخ را نشنیده است. این مرد اگر می‌دانست آنچه می‌گوید نسخ شده، هرگز نمی‌گفت و اگر مسلمانان هنگامی که آن را از او شنیدند، می‌دانستند که نسخ شده، آن را ترک می‌گفتند.

چهارم، مردی است که هرگز به خدا و پیامبر او دروغ نمی‌بندد و به سبب ترسی که از خدا دارد و نیز به خاطر بزرگداشت پیامبر او، دروغ را دشمن است؛ به اشتباه هم نیفتاده است، بلکه هر سخنی را چنان که از پیامبر(ص) شنیده است، به خاطر سپرده و اینک روایتش می‌کند. نه بر آن می‌افزاید و نه از آن می‌کاهد. ناسخ را به خاطر سپرده و به کار می‌بندد و منسوخ را به خاطر سپرده و از آن دوری می‌جوید. خاص را از عام تمیز می‌دهد و متشابه را به جای محکم نمی‌نشانند و هر چیز را به جای خود می‌نهد. گاه اتفاق می‌افتاد که سخن رسول خدا(ص) را دو جنبه بود، جنبه‌ای روی در خاص داشت و جنبه‌ای روی در عام. چنین سخن را کسی که از قصد خداوند سبحان و پیامبر او(ص) آگاهی نداشت، می‌شنید، آنگاه بی‌آنکه به معنی آن معرفتی یافته و منظور گوینده را از بیان آن شناخته باشد، به صورتی توجیه می‌کرد؛ و چنان نبود که همه اصحاب رسول خدا(ص) از او چیزی پرسیده و فهم آن سخن را خواسته باشند. تا آنجا که برخی آرزو می‌کردند که عربی بادیه‌نشین یا غریبی بیاید و از او چیزی بپرسد تا آنها گوش بدان فرادهند. حال آنکه، هیچ مشکلی برای من پیش نمی‌آمد، مگر آنکه از او می‌پرسیدم و درست، به خاطر می‌سپردم. آری، اینهاست علل اختلاف مردم در روایت‌ها (ر.ک: نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ترجمه آیتی، ص ۴۸۵-۴۸۳).

نکته بسیار تأمل برانگیز آن است که در میان کسانی که نقل حدیث می‌کنند، سه گروه منحرف وجود دارند که فقط یک گروه از آنها به عمد چنین می‌کنند. نکته مهم تر آنکه تأکید می‌شود که هر آنکه به خدا و پیامبر دروغ می‌بندد، جایگاهی بسیار عبرت‌انگیز دارد. در این باره، از پیامبر اسلام(ص) چنین روایت شده است:

از بیان حدیث و نسبت دادن آن به من پرهیزید، مگر آنچه را که بدان علم دارید؛ پس هر که آگاهانه دروغ بگوید و هر که درباره قرآن به رأی خود سخن بگوید، جایگاهش آتش خواهد بود (الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۲؛ به نقل از: طالقانی، ۱۳۷۷، ص ۱۵).

ملاحظه می‌شود که حتی در دوران حیات؟ معصومان(ع)، دروغ بستن به ایشان چنان رایج بود که ایشان را به واکنش برمی‌انگیخت. اینها ریشه‌های اولیه شکل‌گیری مکاتب التقاطی بودند.

تاریخ زندگی امامان معصوم، به‌ویژه امیرمؤمنان، امام باقر، امام صادق و امام علی بن موسی‌الرضا(ع)، گواه است که همچون کوه در مقابل مکتب‌های التقاطی و افکار انحرافی، خرافات، اوهام، تفسیرهای نادرست و تحریف‌های غالیان و قاصران، ایستادند و اسلام خالص و ناب را حفظ کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۲). این اوهام، خرافات و یا افکار انحرافی، گاه مایه ایدئولوژیک داشتند، گاه مایه تجربه عملی و گاه مایه علمی؛ یعنی گروه‌های تحریف‌گر، مبنای تحریف خود را یا بر پایه ایدئولوژی خود قرار می‌دادند یا بر مبنای تجربه و علم خود؛ ضمن اینکه گاه به عمد التقاطی می‌شدند و گاه به سهوا!

گاه نیز التقاط آنها ریشه معرفت‌شناسانه داشت؛ برای مثال، ملاک پذیرش و عدم پذیرش، عقلانیت بود؛ عقلانیتی که در پرتو منطق ارسطویی یا منطق جدید صورت‌بندی شده بود، ولی به ساحت مقدس دین نسبت داده می‌شد. اگر اعتبار این عقلانیت ظنی بود، به همین اندازه در نزد دینداران معتبر انگاشته می‌شد و اگر تعین‌آور بود، معتبر و قابل استناد به دین فرض می‌شد و حتی دست‌مایه تفسیر ظواهر دینی تلقی می‌گردید.^۱

قابل تأمل است که این نقد همچنان متعهد به این باور است که حقیقت علم، همان حقیقت دین است؛ هرچند فهم بشر عادی از این دو نسبی بوده، تعارضاتی مقطعی را متصور می‌شود؛ بنابراین، آنچه دین حکم می‌کند، هرگز در تضاد با حقیقت علم نیست؛ ولی اعتقاد به تعارض نداشتن علم و دین، نباید دانشمندان را به سوی انطباق‌سازی ساختگی برداشت‌های نامطمئن از این دو سوق دهد!

التقاط ایدئولوژیک

با شکل‌گیری نهضت‌های آزادی‌خواهانه در کشورهای مسلمان، گروه‌های چپ‌گرا فعال‌تر شدند و نوعی همکاری و هم‌اندیشی میان گروه‌های سوسیالیست و مسلمان ایجاد شد؛ حاصل این همکاری، شکل‌گیری گروه‌های چپ متمایل به اسلام، یا گروه‌های مسلمان متمایل به چپ بود.

۱. این فراز از بحث حاصل استفاده از دیدگاه‌های جناب آقای ابوالفضل گائینی و دکتر عبدالله توکلی است.

نتیجه فعالیت این گروه‌ها، توسعه دیدگاه‌های ایدئولوژیک التقاطی بود. این گروه‌ها بسیاری از جوانان کشورهای مسلمان را به‌ویژه در دوران اقتدار اتحاد جماهیر شوروی، به خود متمایل ساختند. نکته قابل تأمل آنکه معمولاً در حالت نهایی، محور التقاط سوسیالیسم بود که گاه با اسلام‌گرایی و گاه با ناسیونالیسم ایرانی، عربی یا اردو می‌آمیخت!

وجه قابل توجه آن بود که معمولاً برخی روحانیان و روشنفکران اسلام‌گرای کشورهای عرب، اردو یا پارسی‌زبان، به‌سرعت این گرایش‌های التقاطی را شناسایی می‌کردند و به اختراع پادزهر در برابر آنها، همت می‌گماشتند؛ به‌ویژه همراهی احزاب سیاسی با این‌گونه رویکردهای التقاطی، موجب شناسایی سریع‌تر آنها می‌شد. در واقع، پیوند خوردن این‌گونه دیدگاه‌ها با ملاحظات احزاب سیاسی، به شناسایی سریع‌تر ریشه‌های انواع التقاط ایدئولوژیک و سیاسی می‌انجامید و بدین ترتیب، التقاط شناسایی می‌شد و تا حدودی قابل مهار بود! هرچند در بسیاری از موارد، این باورهای التقاطی منتشر می‌شدند و گروه‌های زیادی از مسلمانان را مبتلا می‌ساختند و در باورهای آنها ریشه می‌دواندند.

التقاط در عمل و اقدام

با افزایش تمایل مردم به دین و توسعه ارزش‌های مذهبی، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، شکل‌هایی از دیدگاه‌های دینی در جامعه بروز کردند که مبتنی بر شعارها و آرمان‌های برخاسته از انقلاب بودند. این دیدگاه‌ها به شکل‌گیری انواع بنگاه‌ها و مؤسسه‌های اجتماعی منجر گردیدند؛ بنگاه‌هایی که معمولاً یکی از واژگان اصلی به‌کاررفته در نام آنها، از اسلام یا یکی از شعائر اصلی اسلام یا اصول و فروع دین یا نام شخصیت‌های برجسته معصوم (یا غیر معصوم، ولی اثرگذار در تاریخ اسلام، چون سلمان فارسی، اباذر غفاری، عمار یاسر، مقداد اسود و مالک اشتر)، گرفته شده بود. بدین ترتیب، بنگاه‌هایی شکل گرفتند که گاه با سوءاستفاده از نام‌ها و شعائر اسلامی و نام‌های پیامبران و امامان معصوم (ع) و پیروان سرشناس آنها، همان رویه سازمان‌های معمولی را ادامه می‌دادند و حتی گاه راه انحراف پوییده، به فریب و اغوای مردم می‌پرداختند؛ در حالی که در و دیوار ساختمان‌های آنها پر بود از شعارهای جذاب دینی، مبنی بر توصیه به تقوا، اخلاص، و مانند اینها (هرچند که اعمالشان متداول، یا حتی فریبکارانه و منحرف بود)؛ حتی گاه نوعی التقاط در عمل و اقدام صورت‌بندی می‌شد که طی آن، با شعارهای اسلامی یا مانند آنها، آنچه مربوط به دنیا بود درخواست می‌گردید؛ یعنی با شعارهای مذهبی به فریب مردم پرداخته می‌شد؛ گاه نیز در

سایه شعائر دینی، اعمال متداول معتبر انگاشته می‌شدند؛ تا حدی که گاه آداب و حالات اداری متداول، آداب دینی و مذهبی تلقی می‌شدند یا خواسته‌های نفسانی با آداب و سنت‌های دینی درخواست می‌شدند! در این باره، در حکمت ۱۳۹ نهج‌البلاغه، خطاب به کمیل بن زیاد، چنین روایت شده است:

ای کمیل، دل‌ها چونان ظرف‌هایند و بهترین آنها نگهدارنده‌ترین آنهاست. پس، هرچه می‌گویم به خاطر بسپار. مردم سه دسته‌اند؛ عالمی ربّانی و آموزنده‌ای که در راه راست گام برمی‌دارد و سه دیگر همج‌الرّاع؛ یعنی کسانی که از پی هر آواز می‌روند و با وزش هر باد به چپ و راست میل می‌کنند. از فروغ دانش بهره‌ور نشده‌اند و به رکن استواری پناه نجسته‌اند. ای کمیل، علم بهتر از مال است. علم تو را نگه می‌دارد و تو باید مال را نگه‌داری. مال به هزینه کردن کاسته می‌شود و حال آنکه، از علم هرچه انفاق کنی، افزون‌تر شود و آنچه به مال پرورده شود، با زوال مال زوال می‌یابد. ای کمیل بن زیاد، شناخت فضیلت علم، رکنی از ارکان دین است که باید بدان گردن نهاد. به علم است که آدمی، تا هنگامی که زنده است، به اطاعت پروردگارش پردازد و پس از مرگش، نام نیک او بر جای ماند. علم، حاکم است و مال، محکوم.

ای کمیل، مرده‌اند آنان که گنجه‌ها را مال‌اند، هرچند به ظاهر زنده‌اند؛ ولی عالمان تا جهان بر پای است، برجای‌اند. اجسادشان از میان می‌رود، ولی آثارشان در دل‌ها موجود است. بدان که در اینجا (اشاره به سینه خود فرمود) علمی گرد آمده است، اگر برای آن عاملانی بیابم. آری، یکی را یافتیم که نیکو درمی‌یافت، ولی امین نبود؛ زیرا دین را وسیله رسیدن به دنیا ساخته بود و با نعمت خدا بر بندگان خدا برتری می‌فروخت؛ و می‌خواست به حجت علم، اولیای خدا را مغلوب سازد؛ یا کسی است که پیرو حاملان علم است، ولی در شناخت رمز و راز علم، بصیرتش نیست؛ در اولین شبهه که بر او عارض می‌شود، شک و تردید در دلش شراره می‌افروزد. نه این و نه آن! یا کسی است که سخت‌خواستار لذت است و در شهوات، عنان گسیخته و شیفته جمع مال و اندوختن آن. اینان، هیچ‌یک، پاسدار دین نباشند. بیش از هر چیز به ستوران چرنده می‌مانند. بدین‌گونه است که علم با مرگ حاملانش می‌میرد (ر.ک: نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴، ترجمه آیتی، ص ۸۶۵-۸۶۷).

بنابراین، این‌گونه التقاط، معمولاً ریشه در تمایل به «مال‌اندوزی یا کسب جاه و منزلت، به نام دین» داشت. از این‌رو، معمولاً با نماد یا نشانه‌ای از انحراف همراه بود؛ از این‌رو، کسانی که بدین صورت خود را علاقه‌مند به دین معرفی می‌کردند، با اصرار بر تمایلات دنیاگرایانه یا برتری‌جویی‌های ناشی از اعتماد به عمل خویش، سرشت خویش

را می‌شناساندند و به سرعت رسوا می‌نمودند؛ زیرا مردم درمی‌یافتند که مثلاً فلان بانک اسلامی، در واقع، یک مؤسسه مالی متمایل به رباخواری است که از نام اسلام سوءاستفاده کرده است!^۱

البته باید توجه داشت که التقاط تجربی نیز همواره آگاهانه حادث نشده، در بسیاری از موارد، حاصل باور ساده‌انگاران به اعتبار تجربه شخصی بوده است.

التقاط علمی

با توسعه دانشگاه‌ها در کشورهای مسلمان، گروه‌های دانشمند علاقه‌مند به اسلام توسعه یافتند. ویژگی این گروه‌ها آن بود که هم به علم و هم به دین، علاقه داشتند و به‌ویژه، علاقه خود به علم را ناشی از برداشتی دینی از روایات مؤید و محرک علم‌طلبی می‌دانستند.^۲ پس با انگیزه مذهبی به دانش‌اندوزی می‌پرداختند و در کسب علم، بسیار مشتاق بودند که میان این دو محبوب خود، نوعی همگرایی برقرار نمایند. هرچند که در این راه، گاه دچار افراط می‌شدند و گزاره‌های دینی را تأویل و تحریف می‌نمودند و گاه دچار تفریط می‌شدند و دین را به خاطر تعارض با علم، رها می‌کردند، پس کمتر طریق اعتدال می‌پویدند!

آنان که به راه اعتدال می‌رفتند، روش‌شناسی فهم دین را از روش‌شناسی کشف علم متمایز ساخته، در موارد تردید یا تناقض علم و دین سکوت می‌کردند و تأکید می‌نمودند که به ما جز علم اندکی داده نشده (ر.ک: اسراء، ۸۶). هرچند برخی از این دانشمندان، بدون ادعا و بدون جزم‌اندیشی تلاش کرده و دیدگاه‌های تأمل‌برانگیزی را در باب رابطه علم و دین مطرح کرده‌اند.

آنان که به راه تفریط و انکار دین می‌رفتند، خطر چندانی نداشتند؛ زیرا معمولاً گزاره‌های دینی را انکار کرده، یا در مقام ملحد و مخالف صریح دین ظاهر می‌شدند، یا دین را با حضوری حداقلی در زندگی خود، در قالب مراسم ملی و مذهبی می‌پذیرفتند. در هر صورت، تکلیف دینداران با آنها روشن بود، اما آنان که راه افراط می‌پویدند، خطر التقاط علمی را

۱. به لحاظ رعایت شأن مجله و پرهیز از مجادلات بعدی، از ذکر نام چنین مؤسسه‌ای که سال‌ها دنیا را به نام دین طلب کرده‌اند، پرهیز می‌شود. هرچند کافی است که به رفتار چنین سازمان‌هایی توجه شود تا به سهولت ماهیت التقاطی عمل آنها شناسایی گردد.

۲. رجوع کنید به روایاتی نظیر:

الف) «طلب العلم فريضة على كل مسلم»؛

ب) «اطلبوا العلم من المهد الى اللحد»؛

ج) «اطلبوا العلم ولو بالصين»؛

د) «الحكمة ضالة المؤمن فخذها الحكمة ولو من اهل النفاق».

سبب شدند؛ به طوری که به انحای گوناگون درصدد اثبات دین با علم برآمدند و خودبافته‌هایی زینت یافته با ادبیات علمی را در جامعه دینی تسری دادند.^۱ این رویکرد بسیار پرشتاب به رشته مدیریت رسید؛ در نتیجه آثار متعددی با داعیه مدیریت اسلامی تدوین شدند و با اتکا به دیدگاه‌ها و نظریه‌های غیر متقن علمی، شروع به آوردن شاهد مثال از قرآن و اسلام نمودند تا با آن شاهد مثال‌ها، حقانیت اسلام را اثبات کنند! غافل از آنکه این رویکرد، وهن اسلام را در پی دارد!

در یک نمونه بسیار عبرت‌انگیز، مشاهده شد که یکی از میهمانان خارجی در سمینار بین‌المللی مدیریت اسلامی در تهران،^۲ از دانشمندان مسلمان حاضر در جلسه، درباره تعارض «دیدگاه اسلام به مبدأ آفرینش» و «نظریه داروین» سؤال کرد.

پاسخ‌دهنده نیز بدون تأمل علمی کافی بر اعتبار «نظریه تکامل انواع داروین»، به پاسخ وی پرداخت و با ژستی عالمانه اظهار کرد که شاید نظریه داروین به یک نوع موجودات دیگر اشاره دارد؛ موجوداتی که به اشاره فرشتگان، قبل از خلقت آدم (ع) آفریده شده بودند. آنجا که فرشتگان به روایت قرآن کریم، عرض کردند: «آیا می‌خواهی باز هم موجودی بیافرینی که در زمین فساد و خونریزی کند» (ر.ک: بقره، ۳۰)!

صرف نظر از اعتبار پاسخ و تفسیر این فرد، نکته اینجاست که نظریه داروین و مفروضات او فاقد اثبات علمی بوده‌اند! پس چرا باید در پاسخ به این سؤال، برای همراه ساختن قرآن با مفروضه‌های بی‌اعتبار داروین، شتاب کرد!

در حالی که تحلیل علامه جوادی آملی به چنین سؤالی بسیار روشنگر است:

قانون تحول انواع و تکامل آن، اگر با تجربه از مرحله فرضیه به درآمد و مرز طمأنینه را گذراند و وارد مرحله تعین شد، هرگز راه پیموده و نیازموده را نفی نمی‌کند؛ یعنی پیام آن این نیست که پیدایش و پرورش انسان از خاک، بدون طی مراحل تکاملی جماد، نبات، حیات حیوانی و بلوغ به مرحله حیات انسانی و بدون گذراندن مراحل جهش انواع محال است، بلکه صرفاً می‌تواند تعدد مسیر را ممکن فرض کند. بر این اساس، تجربه نمی‌تواند راه را بر کرامت و اعجاز ببندد؛ بنابراین، نظریه تکامل داروین (با چشم پوشی از شواهد علمی دال بر ابطال آن)، حتی اگر حقیقتی علمی باشد و موجب طمأنینه گردد، معارض با محتوای تعالیم

۱. شاید این اظهار نظر کلی به نظر برسد، ولی هر پژوهشگری که به سرمایه بیش از سی سال پژوهش درباره مدیریت اسلامی مراجعه کند، مصادیق زیادی از این رویکرد را درمی‌یابد. ارزیاب منصف در خواهد یافت که ذکر نام یا عنوان پژوهش تبعاتی دارد که مجله را درگیر مجادلات می‌کند. به هر حال این یک ادعای علمی است که خود قابل نقد خواهد بود!

۲. این سمینار را سازمان امور اداری و استخدامی کشور در سال ۱۳۷۱، در هتل اوین تهران برگزار کرد.

در زمینه خلقت نسل کنونی بشر از یک پدر و مادر (آدم و حوا) و خلقت استثنائی و بدون توالد آن دو نفر نیست!... از اینجا روشن می‌شود که تلاش آن دسته از فیلسوفان الحادی که می‌خواهند با اتکای به دانش تجربی و یافته‌های علوم طبیعی، نگرشی الحادی و مادی از جهان، عرضه کنند و شناخت را بر حس و تجربه محدود، متکی و منحصر نمایند، از نظر معرفت‌شناسی، کوشش بی‌حاصل و عقیمی است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱ و ۱۲۲).

پس باید توجه داشت که فرضیه، علم نیست؛ زیرا نه مبرهن است و نه مایه فراهم آمدن طمأنینه و اعتقاد عقلایی! به تعبیر علامه طباطبائی، فرضیه حکم پای ثابت و آرام پرگار را دارد که آن را مستقر می‌کنیم تا بتوانیم پای دیگر پرگار را به حرکت درآوریم. فرضیه را بنا می‌نهند تا بتوانند قدم‌های بعدی را بردارند و احیاناً به علم برسند؛ یعنی فرضیه از آن جهت که فرضیه است، علم نیست. نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی، تا وقتی که به حد قطع یا طمأنینه نرسیده و مفید یقین یا اطمینان عقلایی نشده‌اند، نه علم مصطلح‌اند و نه حجت شرعی و معتبر دینی؛ بنابراین، نه معارض دین‌اند و نه معارض نقل (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۰ و ۱۱۱).

نمونه‌ای از التقاط‌های علمی در روان‌شناسی و مدیریت

به مثابه یک نمونه، می‌توان به رویکرد التقاطی برخی روان‌شناسان^۱ و متخصصان رفتار سازمانی و حتی علم اخلاق، به انطباق یافته‌های زیگموند فروید در متمایز ساختن نهاد، خود و فراخود اشاره کرد. معرفی جلوه‌هایی از نفس مطمئنه در گذر از نفس اماره و یقین حاصل از حفظ حرمت نفس لوامه در قرآن کریم، برخی از پژوهشگران ساده‌انگار را بر آن داشته که نفس اماره را مترادف با «نهاد»، نفس لوامه را مترادف با «فراخود» و نفس مطمئنه را مترادف با «خود» فرض کنند!

غافل از اینکه فروید در تحلیل و معرفی سه حالت متفاوت شخصیت، آزمونی شبه‌تجربی بر بیماران روانی را مبنا قرار داده، صرفاً اقدام به فرضیه‌سازی نموده بود! یعنی یافته‌های او از حد فرضیه فراتر نرفته، در نهایت، صرفاً دستمایه تحلیل‌های عمیق‌تر افرادی نظیر یونگ بوده‌اند.^۲ البته می‌توان پذیرفت که ابرازهای «نهاد»، بسیار شبیه ابرازهای «نفس اماره» قرآنی

۱. متأسفانه تعداد کسانی که چنین التقاطی را ترویج کرده‌اند زیاد بوده‌اند، با مرور سطحی به مباحث روان‌شناسی شخصیت قابل رصد است.

۲. برای آشنایی از نحوه برداشت یونگ از فروید، ر.ک: مورگان، ۲۰۰۶، ص ۲۳۰-۲۳۴.

است؛ اما انطباق ابرازهای «فراخود» با «نفس لوامه»، تا حدودی تأمل برانگیز است؛ در حالی که مقایسه «خود» با «نفس مطمئنه»، کوه نظرانه جلوه می‌کند.

قرآن در باب عظمت نفس مطمئنه چنین فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» (فجر، ۲۷-۳۰).

این شأن والای خردمندی و پیراستگی از هوای نفس و وسوسه شیطان در نفس مطمئنه قرآنی کجا و جایگاه «خود فرویدی» کجا! به نظر می‌رسد که فروید، «خود» را نوعی دستگاه تحلیل عقلانی می‌داند که گاه ابزار نهاد است و گاه ابزار فراخود؛ پس بیشتر شأنی شبیه عقل و قدرت تدبیر آن دارد که با وجهی ابزاری، گاه در اختیار عقل بیمار است و گاه در اختیار عقل سلیم.

ملاحظه می‌شود که تلاش برخی دانشمندان مسلمان، برای تشبیه سخنان خداوند حکیم با فرضیه‌های فرویدی، مصداقی از رویکرد علمی - التقاطی به دین است. مثال دیگر را می‌توان در پذیرش قالب‌ها و چارچوب‌ها از علم و پر کردن محتوا از دین، جستجو کرد!

مدت‌هاست که دانشمندان قالب اصول مدیریت را از گیولیک^۱ (۱۹۳۷) یا فایول^۲ (۱۹۴۹) اخذ می‌کنند و سپس به پر کردن محتوای آن اصول با مفاهیم و دستورهای اسلامی، همت می‌گمارند. غافل از اینکه این گزاره‌ها هنوز راهی طولانی دارند که به اصل علمی تبدیل شوند؛ زیرا به قول سایمون، این اصول با هم تعارض دارند؛ برای مثال، اصل تخصص با اصل وحدت فرماندهی و وحدت هدف، ناسازگار است (سیمون،^۳ ۱۹۴۶)، پس چگونه می‌توان آنها را اصل نامید. با این حال، غالب کتاب‌های مرتبط با مدیریت اسلامی، این گزاره‌ها را اصل محتوم دانسته، برای معرفی دین و توانایی آن، به تطبیق دین با این اصول همت می‌گمارند.^۴

حاصل ادعای این گروه آن است که — نعوذ بالله — «خداوند ما آن قدر داناست که پیش از فروید و تیلور و فایول، دلالت‌هایی بر فرضیه‌های آنها داشته است و پیامبران و اولیا نیز آن قدر هوشمندند که جملاتی نظیر این دانشمندان داشته‌اند!» البته باید توجه داشت که بسیاری از

1. Gulik

2. Fayol

3. Simon

۴. متأسفانه این رویکرد در میان مدعیان خیرگی در مدیریت اسلامی فراوان است؛ به طوری که ذکر نام همه در این مقال نمی‌گنجد و اکتفا به برخی، حق بقیه را ضایع می‌گذارد!

آثاری که متأسفانه به این نوع التقاط انجامیدند، احتمالاً با نیت خدمتگزاری به دین و احترام به مذهب، تدوین شده بودند. ضمن اینکه شاید بتوان گفت بصیرت یافتن جامعه علمی به التقاط علمی و پرهیز از آن، ثمره تلاش منتج به التقاط این گونه پژوهشگران بوده است؛ بنابراین، ضمن احترام به تلاش آنها، نتیجه کارشان قبول نیست. در این میان، اما رویکردهای تدبیری متکی به تفسیر آیه به آیه، به سبک المیزان، بسیار احترام برانگیز است؛^۱ رویکردی که از سوی مرحوم علامه طباطبایی مورد تأکید قرار گرفت (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱، مقدمه).

بحث و نتیجه‌گیری: رسالت پژوهش‌های مدیریتی در پرتو رهنمودهای اسلامی

با در نظر گرفتن سه گونه التقاط محتمل الوقوع در تحلیل‌های مدیریت اسلامی، رسالت این پژوهش معرفی روش تحلیل مناسب برای مصون ماندن از التقاط است.

بر این اساس، پیشنهاد می‌شود با توجه به حصارهای شیشه‌ای روش‌شناسی، به‌ویژه از حیث اتکا به واژگان و اصطلاحات زبانی (پورعزت، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲ و ۱۰۳)، به تحلیل مستمر مسائل اداری امروز در پرتو رهنمودهای قرآنی پرداخته شود. در اینجا تأکید می‌شود که معنی «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام، ۵۹)، آن نیست که شما می‌توانید شبیه گفته‌های تیلور و فایول و مارکس یا تجربه‌های شخصی خود را در قرآن پیدا کنید، بلکه منظور آن است که قرآن، فرقان و شاخص متمایزسازی حق از باطل را در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها و درباره همه چیز و هر شیء رطب و یابس، در اختیار مطهرون و متقین قرار می‌دهد: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲). «لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقع، ۷۹).

در این صورت، البته متفکر مسلمان می‌تواند با تطهیر نفس و تزکیه روح، به مرتبه‌ای از فهم شاخص‌های قرآنی دست یابد که او را در قضاوت درباره همه چیز، من جمله نظریه‌های مدیریتی، یاری نمایند.

بنابراین، پژوهشگر مدیریت اسلامی باید نسبت به بروز سه گونه التقاط هوشیار باشد: الف) التقاط ایدئولوژیک، ناشی از تمایل به آمیختن گزاره‌های وحیانی با گزاره‌های ایدئولوژیک؛

ب) التقاط در عمل و تجربه، ناشی از تمایل به آمیختن گزاره‌های وحیانی با گزاره‌های حاصل از تجربه و اقدام؛

۱. در نگارش این مقاله از مشاوره همکاران ارجمند، جناب آقای علی شاه‌نظری و جناب آقای میثم علیپور، حافظان گرامی قرآن کریم استفاده شده است که بدین وسیله از آنان تشکر می‌شود.

ج) التقاط علمی، ناشی از تمایل به آمیختن گزاره‌های وحیانی با گزاره‌های علمی نامطمئن یا حتی مطمئن.

در باب التقاط علمی، قابل تأمل است که حتی گزاره‌های اطمینان‌برانگیز علمی را نیز نمی‌توان و نباید مبنای تحلیل‌های مبتنی بر گزاره‌های وحیانی قرار داد؛ زیرا همه اطمینان حاصل شده از آزمون فرضیه‌ها یا نظریه‌های علمی، از جنس اطمینان‌های نوع بشرند و خطاپذیرند! با این حال، می‌توان آنها را به صورت احتمالی و بدون تأکید و اصرار بر فهم عمیق یا تبیین صریح، مورد توجه خود و سایر پژوهشگران قرار داد؛ با این رویکرد که این فهم، ممکن است کاملاً نادرست باشد و برداشت خودساخته‌ای از متن مقدس قرآن یا حریم مقدس علم تلقی گردد.

از این رو، تأکید می‌شود که مهم‌ترین راه فهم دین و منطق قرآن و حتی روایات معصومان(ع)، تفسیر آیه به آیه است؛^۱ در همین امتداد، حتی در روایت است که ملاک تشخیص درستی یا نادرستی روایات نقل شده از پیامبر (و البته دیگر معصومان(ع))، عرضه متن روایات به قرآن کریم است^۲ (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱، مقدمه). البته در اینجا ملاحظه می‌شود که حجت عقلی نیز بسیار کارساز است؛ زیرا ابزار این تفسیر و تحلیل یا تطبیق و عرضه به قرآن کریم، گزاره‌های صریح منطقی و حجت‌های عقلانی‌اند. در همین راستا، به این قول مشهور استناد می‌شود که «کَلِّمًا حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ، حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ»؛ دال بر اینکه هر آنچه شرع بدان حکم می‌کند، حکمی است که از نگاه عقلانی نیز بخردانه است.

با این توضیح، شایسته است که در مطالعات مدیریتی برای استنباط الگوی مدیریت در پرتو قرآن و روایات اهل بیت(ع)، مسائل امروز مدیریتی کشور مورد نظر قرار گیرند و پژوهشگر در مقام دانشجو، به متن قرآن کریم مراجعه کرده، از آن سؤال کند تا به پاسخ خود برسد. از امام علی(ع) در خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه چنین روایت شده است:

از قرآن بخواهید که برایتان سخن گوید و قرآن هیچ‌گاه سخن نگوید؛ ولی من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن، علم آینده و حدیث گذشته و داروی درد شما و نظام زندگی شماست (ر.ک: نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ترجمه آیتی، ص ۳۶۳ و ۳۶۵).

۱. البته با در نظر آوردن همان قیودی که در خطبه ۲۰۱ نهج البلاغه از امام علی(ع) روایت شدند؛ پس پژوهشگر باید تلاش کند تا محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و نظایر آن را دریابد.
۲. در اینجا باید به انواع انطباق مباین، عام، خاص، مساوی، معارض یا مغایر توجه داشت و تلاش کرد که صورت مباین رد شود و صورت‌های دیگر با احتیاط و صدق، بررسی گردند.

یعنی، با سؤال به قرآن مراجعه کنید و تفسیر آن را از معصوم یا علمای ربانی بخواهید؛ نه اینکه با الگوی طراحی شده در مطالعات مدیریتی، به محضر قرآن و اهل بیت (ع) وارد شوید و در جستجوی راه‌ها و طرق انطباق مفروضات مسلم انگاشته خود، با شاهد مثالی از گزاره‌های وحیانی یا روایی باشید!

بنابراین، رسالت مردم و پژوهشگران در پیشگاه قرآن این است که از قرآن سؤال کنند و پاسخ سؤال خود را از قرآن یا اولیای آشنا با تفسیر آن بخواهند؛ به‌ویژه در این راه، باید از تحمیل پاسخ‌های احتمالی خود به ساحت مقدس قرآن و تأویل آیات آن به نفع مفروضات خود، یا انطباق دادن و نزدیک ساختن مفهوم روایات اهل بیت (ع) به یافته‌های خود، بپرهیزند! بدین ترتیب، پژوهشگرانی در ساحت مطالعات مدیریت اسلامی موفق‌تر خواهند بود که پرسش‌های بهتری را برای پرسیدن از محضر قرآن و اهل بیت (ع) اندوخته باشند. باید توجه داشت که پرسش‌های ما، ما را متواضع می‌سازند؛ در حالی که پاسخ‌های ما ممکن است به عجب و خودشیفتگی ما منجر شوند. پس در این ساحت، ارزشمندترین اندوخته‌ها، پرسش‌های ما هستند نه پاسخ‌هایمان! بدین ترتیب، شایسته است که در مسیر توسعه مدیریت اسلامی، در محضر قرآن و اهل بیت (ع) شاگردی شود و از هرگونه ژست انحراف‌آمیز خبرگی بپرهیز گردد!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- قرآن کریم.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۷ الف)، گذار از حصارهای شیشه‌ای معرفت‌شناسی، با تأکید بر الزامات زبان‌شناختی علوم میان‌رشته‌ای، مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، [بی‌جا]: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۷ ب)، مختصات حکومت حق‌مدار، در پرتو نهج‌البلاغه امام علی (ع)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۹)، عهدنامه امیر، جان‌مایه خرد معنوی در حکمرانی و سنت انبیا (ع)، [بی‌جا]: دانشگاه امام صادق (ع).
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، [بی‌جا]: مرکز نشر اسراء.
- شریف رضی (۱۳۸۴)، نهج‌البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، [بی‌جا]: دفتر نشر فرهنگ اسلامی و بنیاد نهج‌البلاغه.
- طالقانی، عبدالوهاب (۱۳۷۷)، تاریخ تفسیر، چ ۱، [بی‌جا]: نبوی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۳)، المیزان، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دوره بیست‌جلدی، چ ۱۸، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مکارم شیرازی، ناصر با همکاری دیگران (۱۳۷۵)، پیام امام، شرح تازه و جاهلی بر نهج‌البلاغه، ج ۱، [بی‌جا]: دارالکتب الاسلامیه.
- Fayol, Henri (1949), *General and Industrial Administration*, Pitman Publishing Corporation, In David R. Hampton, 1986, *Management*. McGraw Hill.
- Gulick, Luther (1937), "Notes on Theory of Organization", *Classics of Public Administration*, Jay M. Shafritz & C. Hyde Albert (eds.) 1997, Harcourt. pp.81-89.
- Hospers, John (1972), "The Libertarian Manifest to", *Justice: Alternative Political Perspectives*, James P. Sterba (ed.), 1999, Third Edition, Wadsworth Publishing Company, pp.24-34.

- Marx, Karl & Friedrich (1888), "The Socialist Ideal", *Justice: Alternative Political Perspectives*, James P. Sterba (ed.), Third Edition, Wadsworth Publishing Company, pp.70-78.
- Morgan, Gareth, (2006), *Images of Organization*, Sage.
- Simon, Herbert A. (1946), "The Proverbs of Administration", *Classics of Public Administration*, Jay M. Shafritz & Albert C. Hyde (eds.), 1997, Harcourt. pp.127-41.
- Taylor, Fredrick (1912), "Scientific Management", *Classics of Public Administration*, Jay M. Shafritz & Albert C. Hyde (eds.), 1997, Harcourt. pp.30-32.

